

نقل قول‌ها در سی و یکمین جلسه

شرح حکمت‌های زندگی در دفتر پنجم مشنوی

ایرج شهبازی

سیزدهم آبان‌ماه ۱۴۰۳

۳۴) تأویل

(از بیت ۳۱۲۴ تا بیت ۳۱۲۷)

حق بُود تأویل کآن گرمت کند پُرآمید و چُست و باشرمت کند
ور کند سست، حقیقت این بدان هست تبدیل و نه تأویل است آن
این برای گرم کردن آمده است تا بگَیرد ناامیدان را دو دست



۳۵) قانون‌های هستی

(از بیت ۳۱۳۱ تا بیت ۳۱۵۲)

«قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ»؛ یعنی «جَفَّ الْقَلَمُ وَ كَتَبَ لَا يَسْتَوِي الطَّاعَةُ وَالْمَعْصِيَةُ، لَا يَسْتَوِي الْأَمَانَةُ وَالسَّرِقَةُ، جَفَّ الْقَلَمُ أَنْ لَا يَسْتَوِي الشُّكْرُ وَالْكَفْرَانُ، جَفَّ الْقَلَمُ «أَنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»:

هم‌چنین تأویلِ «قَدْ جَفَّ الْقَلَمُ»
پس قلم بنوشت که هر کار را
کژ روی، جَفَّ الْقَلَمُ، کژ آیدت
ظلم آری، مُدبِری، جَفَّ الْقَلَمُ
چون بدزدد، دست شد، جَفَّ الْقَلَمُ
تو روا داری، روا باشد که حق
که ز دستِ من برون رفته است کار
بلکه معنی آن بُود جَفَّ الْقَلَمُ
فرق بنهادم میان خیر و شر
ذره‌ای گر در تو افزونی ادب
قَدَرِ آن ذره تو را افزون دهد
پادشاهی که به پیشِ تختِ او
بهرِ تحریض است بر شغلِ اَهم
لایقِ آن هست تأثیر و جزا
راستی آری، سعادت زایدت
عدل آری، بر خوری، جَفَّ الْقَلَمُ
خورد باده، مست شد، جَفَّ الْقَلَمُ
همچو مَعزول آید از حُکمِ سَبَقِ؟
پیشِ من چندین میا، چندین مَزار!
نیست یکسان پیشِ من عدل و ستم
فرق بنهادم ز بد هم از بتر
باشد از یارت، بداند فضلِ رب
ذره چون کوهی قدم بیرون نهد
فرق نبود از امین و ظلم‌جو،

وآن که طعنه می‌زند در جدّ او،	آن که می‌لرزد ز بیمِ ردّ او
شاه نبود، خاکِ تیره بر سرش!	فرق نبود، هر دو یک باشد برش
در ترازوی خدا موزون بود ...	ذره‌ای گر جهدِ تو افزون بود
که جفاها با وفا یکسان بود؟	معنی جَفَّ الْقَلَمِ کی آن بود
وآن وفا را هم جَفَّ الْقَلَمِ	بل جفا را هم جَفَّ الْقَلَمِ



خدا در عین آن که هر لحظه می‌تواند نظام علیت و سنت‌های هستی را به هم بزند، اجازه می‌دهد که غالب امور بر طبق سنت‌ها و اسباب و علل اداره شوند:

طالبان را زیرِ این آزرقتُّتق	سنتی بنهاد و اسباب و طُرق
گاه قدرت خارقِ سنت شود ...	بیشتر احوال بر سنت رود
لیک عزَلِ آن مُسَبِّ ظن مبر!	ای گرفتارِ سبب بیرون میر!
قدرتِ مُطَلَقِ سبب‌ها بر درَد	هر چه خواهد آن مُسَبِّ آورد
تا بداند طالِبِی جُستن مُراد	لیک اغلب بر سبب راند نفاذ
پس سبب در راه می‌باید پدید	چون سبب نبود، چه ره جوید مُرید؟

(مثنوی، د ۵ / ۱۵۵۰ - ۱۴۴۳)



اعمال ما در طول حیات پر فراز و نشیمن ظاهرآ از ما دور می‌شوند، حال آن که هیچ گاه از ما جدا نشده‌اند و در موقع لازم آنها را در خود می‌یابیم:

بازگردد سوی او آن سایه باز	گرچه دیوار افکند سایه دراز
سوی ما آید نداها را صدا	این جهان کوه است و فعل ما ندا

(مثنوی، د ۱ / ۲۱۵ - ۲۱۴)



نسبت میان عمل و نتیجه آن مانند نسبت میان سایه و صاحب آن است. کجی و راستی سایه، تابع کجی و راستی صاحب سایه است. به همین منوال ممکن نیست کسی بدکاری کند و نتیجه نیکو ببیند و برعکس:

چون جزا سایه است، ای قَدُّ تو خم! سایه تو کثر فتد در پیش، هم

(مثنوی، ۵/ ۱۸۳۳)



عمل و نتیجه آن مانند یک جفت جدایی‌ناپذیرند. هر جا عمل باشد، نتیجه آن نیز به شکلی گریزناپذیر از راه می‌رسد:

جفت کردیم این عمل را با اثر چون رسد جفتی، رسد جفتی دگر

(مثنوی، ۳/ ۲۸۷۴)



نتایج اعمال و اندیشه‌های هر کس حتماً به سوی خود او برمی‌گردند و کسی نمی‌تواند به جای او مسئولیت آنها را بر عهده بگیرد:

جرم خود را چون نهی بر دیگران؟	بر قضا کم نه بهانه، ای جوان!
می خورد عمرو و بر احمد حدِ خمر؟	خون کند زید و قصاص او به عمرو؟!
جنبش از خور بین و از سایه مبین!	گرد خود برگرد و جرم خود ببین!
خصم را می‌داند آن میرِ بصیر	که نخواهد شد غلط پاداش میر
مزد روز تو نیامد شب به غیر	چون عسل خوردی، نیامد تب به غیر
تو چه کاریدی که نآمد ربیع گشت؟	در چه کردی جهد کآن واتونگشت؟
هم‌چو فرزندات بگیرد دامت ...	فعل تو که زاید از جان و تنت
قرض تو کردی، ز که خواهی گرو؟	چون بکاری جو، نروید غیر جو
هوش و گوش خود بدین پاداش ده!	جرم خود را بر کسی دیگر منه!
با جزا و عدل حق کن آشتی!	جرم بر خود نه که تو خود کاشتی

(مثنوی، د ۶ / ۴۲۷ - ۴۱۳)



کلیله و دمنه:

«بباید دانست که هر کرداری را پاداشی است که هر آینه به ارباب آن برسد و به تأخیری که در میان افتد، مغرور نشاید بود؛ که آنچه آمدنی است، نزدیک باشد، اگرچه مدت گیرد. اگر کسی خواهد که بدکرداری خود را به تمویه و تلبیس پوشیده گرداند و به زرق و شعوزه، خود را در لباس نیکوکاری جلوه دهد، چنان که مردمان بر وی ثنا گویند و به دور و نزدیک، ذکر آن سایر شود، بدین وسیلت هرگز نتایج افعال پسندیده از وی مصروف نگردد و ثمره آن خُبثِ باطن هر چه مهنت‌تر بیابد، آن گاه پند پذیرد و به اخلاق ستوده گراید».

(کلیله و دمنه، چاپ استاد مجتبی مینوی، ص ۳۳۶)



اگر انسان عمیقاً باور پیدا کند که «هر چه بکارد، همان را درو می‌کند»، برای اعمال خود حسابی جداگانه باز می‌کند و چون می‌داند که هر عملی اثری حقیقی در زندگی او دارد، می‌کوشد عملی نابه‌جا و نسنجیده انجام ندهد:

جمله دانند این، اگر تو نگروی هر چه می‌کاریش، روزی بدروی

(مثنوی، د ۳ / ۴۷۸۵)



هر که هم‌وزن ذره‌ای نیکی یا بدی کند، آن را خواهد دید:

مَتَّهَمٌ كُنْ نَفْسِ خُود رَا، اِی فَتَى! مَتَّهَمٌ كَمْ كُنْ جَزَاى عَدْل رَا!
توبه کن، مردانه سر آور به ره! که «فَمَنْ يَعْمَلْ بِمِثْقَالِ يَرَهُ»

(مثنوی، د ۶ / ۴۳۱ - ۴۳۰)



عطار نیشابوری:

«نقل است که جنید را در بصره مریدی بود. در خلوت مگر روزی اندیشه گناهی کرد. در آینه نگه کرد و روی خود سیاه دید. متحیر شد. هر حیلت که کرد، سودی نداشت. از شرم روی به کس ننمود، تا سه روز برآمد. پاره پاره آن سیاهی کم می شد. ناگاه یکی در بزد. گفت: «کی است»؟ گفت: «نامه ای آورده ام از جنید». نامه برخواند. نبشته بود که چرا در حضرت عزت به ادب نباشی؟ که سه شبانروز است تا مرا گزری می باید کرد، تا سیاهی رویت به سپیدی بدل شود».

(تذکره الاولیاء، چاپ دکتر استعلامی، ص ۴۳۵)



قرآن کریم:

«و لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّىٰ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ»؛ یعنی «و اگر خداوند مردم را به [سزای] ستمشان مؤاخذه می کرد، جنبنده ای بر روی زمین باقی نمی گذاشت، لیکن [کیفر] آنان را تا وقتی معین باز پس می اندازد و چون اجلشان فرارسد، ساعتی آن را پس و پیش نمی توانند افکنند».

(سوره نحل، آیه ۶۱)



غم های ما نوعاً نتیجه بد کاری های ما هستند:

فعلِ توست این غصه های دم به دم این بُود معنی قَد جَفَّ الْقَلَمِ
که نگردد سنّتِ ما از رَشَدِ نیک را نیکی بُود، بد راست بد

(مثنوی، د ۵ / ۳۱۸۳ - ۳۱۸۲)



در غالب اوقات، بین عمل انسان و آثار زشت آن شباهت آشکاری وجود ندارد و ریشه‌یابی غم‌ها، رنج‌ها و حوادث ناگوار زندگی دشوار است، به طوری که هر کسی قادر نیست رابطه بین آن دو را به خوبی دریابد:

هر غمی کز وی تو دل آزرده‌ای	از خمارِ میْ بُودِ کآن خورده‌ای
لیک کی دانی که آن رنجِ خُمار	از کدامینِ میْ برآمد آشکار
این خمار اُشکوفه آن دانه است	آن شناسد که آگه و فرزانه است
شاخ و اُشکوفه نمآند دانه را	نطفه کی مآند تنِ مردانه را؟
نیست مانده هیولا با اثر	دانه کی مانده آمد با شجر؟
نطفه از نان است، کی باشد چو نان؟	مردم از نطفه است، کی باشد چنان؟ ...
کی بُود دزدی به شکلِ پای دار؟	کی بُود طاعت چو خُلدِ پایدار؟
هیچ اصلی نیست مانند اثر	پس ندانی اصلِ رنج و دردِ سر،
لیک بی اصلی نباشد این جزا	بی گناهی کی برنجاند خدا؟
آن چه اصل است و کُشنده آن شی است	گر نمی‌مآند به وی، هم از وی است
پس بدان رنجت نتیجه زگتی است	آفتِ این ضربت از شهوتی است
گر ندانی آن گنه را ز اعتبار	زود زاری کن، طلب کن اغتفارا!

(مثنوی، د ۲ / ۳۹۸۴ - ۳۹۷۵)



بی توجهی به قبض‌های روحی و رنج‌های گوناگون، به گرفتاری‌های بیرونی منجر می‌شوند:

چون جفا آری، فرستد گوشمال	تا ز نُقصان واروی سوی کمال
چون تو وردی ترک کردی در روش	بر تو قبضی آید از رنج و تبش،
آن ادب کردن بُود؛ یعنی مکن	هیچ تحویلی از آن عهدِ کُهن!
پیش از آن کاین قبض زنجیری شود	این که دل‌گیری است، پاگیری شود
رنجِ معقوت شود محسوس و فاش	تا نگیری این اشارت را به لاش!

(مثنوی، د ۳ / ۳۵۲ - ۳۴۸)



کسی که این نکتهٔ بدیهی و عمیق را دریابد، می‌فهمد که پاسخ کردارهایش لحظه به لحظه به او می‌رسد و بالاتر آن که با چنین دیدی نیازی به قیامت نیست و هم اکنون قیامت برای همهٔ ما بر پا شده است:

کی کژی کردی و کی کردی تو شر	که ندیدی لایقش در پی اثر؟
کی فرستادی دمی بر آسمان	نیکی، کز پی نیامد مثل آن؟
گر مراقب باشی و بیدار تو	بینی هر دم پاسخ کردار تو
چون مراقب باشی و گیری رسن	حاجت نآید قیامت آمدن ...
هین، مراقب باش، گر دل بآیدت	کز پی هر فعل چیزی زایدت

(مثنوی، د ۴ / ۲۴۶۷ - ۲۴۵۸)



در بسیاری از موارد ما به هیچ روی قادر نیستیم که نتایج و آثار سخنان و کارهای خود را پیش‌گویی کنیم:

نکته‌ای کآن جَست ناگه از زبان	هم‌چو تیری دان که جَست آن از کمان!
وانگردد از ره آن تیر، ای پسر!	بند باید کرد سیلی را ز سر
چون گذشت از سر، جهانی را گرفت	گر جهان ویران کند، نَبود شگفت

(مثنوی، د ۱ / ۱۶۶۰ - ۱۶۵۸)



استاد ویل دورانت:

در فلسفهٔ اگزیستانسیالیسم بر این امر تأکید شده است که بخشی از اضطراب وجودی ما انسان‌ها به دلیل این امر هراسناک است که «انتخاب‌های اساسی ما علاوه بر خودمان سرنوشت دیگران را هم رقم می‌زند».

(ویل دورانت، تفسیرهای زندگی، ص ۲۶۹)



استاد تامس. آ. هریس:

دکتر وایلدِر پنیلد، جراح مغز، با قرار دادن سوزن الکتریکی بر قسمت های مختلف مغز بیماران خود، متوجه شد که «رویدادهای گذشته در مغز نه تنها جزء به جزء با تصویر و صدا ضبط می شوند، بلکه احساس مربوط به آن رویداد نیز ضبط می گردد. یک رویداد و احساس مربوط به آن در یک جا ضبط و به طرز ناگشودنی در هم قفل می شوند، بدان گونه که بعداً یکی را بدون دیگری نمی توان برانگیخت ... بیمار همان هیجانی را که در موقعیت اصلی تجربه کرده بود، دوباره احساس می کند و آگاهانه می تواند تعبیری را که درست یا غلط از آن موقعیت داشت، دوباره به یاد بیاورد؛ بنابراین در مغز انسان خاطره هایی که در اثر تحریک به یاد می آیند، فقط پدیده های تصویری یا صوتی مانند یک تصویر یا نوار صوتی از رویدادهای گذشته نیستند، بلکه این خاطره تولید مجددی است از آنچه بیمار در موقعیت اصلی دید و شنید و احساس کرد و فهمید ... مغز مانند یک ضبط صوت عالی کار می کند؛ همه چیز را و هر تجربه زندگی را از لحظه تولد و حتی احتمالاً پیش از خروج از شکم مادر ضبط می کند».

(وضعیت آخر، ترجمه استاد اسماعیل فصیح، صص ۱۷-۱۴)



بهترین و وفادارترین رفیق هر کسی کارهای او هستند:

آن یکی وافی و این دو غدرمند	در زمانه مر تو را سه همروند
وآن سوم وافی است، وآن حُسنُ الْفَعَال	آن یکی یاران و دیگر رخت و مال
یار آید، لیک آید تا به گور	مال ناید با تو بیرون از قصور
یار گوید از زبانِ حالِ خویش:	چون تو را روزِ اَجَلِ آید به پیش
بر سر گورَتِ زمانی بیستم».	«تا بدینجا بیش همره نیستم
که در آید با تو در قَعْرِ لَحَد	فعلِ تو وافی است، زو کن مُلتَحَد
باوفا تر از عمل نَبُودِ رفیق	پس پیمبر گفت بهر این طریق
ور بُودَ بَد، در لَحَدِ مارت شود	گر بُودَ نیکو، ابد یارت شود

(مثنوی، د ۱۰۵۲/۵ - ۱۰۴۵)